

باسمه تعالی

فهرست مطالب

۱.....	تیمم برای مس کتاب
۲.....	چگونگی تیمم با موی بلند
۳.....	شک در حاجب
۴.....	مقتضای اصل در مسئله
۴.....	بیان اول: استصحاب عدم حاجب
۴.....	بیان دوم: اصل عقلایی عدم حاجب
۴.....	بیان سوم: انسداد علم در موضوعات
۵.....	مختار استاد: اصل عقلایی بودن
۵.....	تیمم بدل از وضو یا غسل
۶.....	راه اول احتیاط
۶.....	راه دیگر برای احتیاط
۶.....	بدن منقوش به اسماء جلاله
۷.....	منشا احتیاط واجب

موضوع: تیمم برای مس کتاب، شک در حاجب، / احکام تیمم / تیمم

خلاصه مباحث گذشته:

در جلسه ی گذشته مسئله ی تیمم برای مس کتاب مطرح شد. محقق حکیم مطلقاً تیمم به غایت مس کتاب را جایز نمی دانستند و در مقابل ایشان محقق خویی مطلقاً جایز می دانستند. مختار استاد تفصیل بود که بیان شد. در این جلسه تتمه ای آن مسئله بیان می شود و به مسائل بعد پرداخته خواهد شد.

بسم الله الرحمن الرحيم

تیمم برای مس کتاب

بحث در این مسئله سید هم تمام شد که فرمود:

«يجب التيمم لمس كتابة القرآن إن وجب كما أنه يستحب إذا كان مستحبا و لكن لا يشرع إذا كان مباحا نعم له أن يتيمم لغاية أخرى ثم يمسح المسح المباح»^۱

ظاهر کلام سید این است که آن واجب ما ذی مقدمه برای این تیمم است؛ زیرا از تعبیر «إن وجب» استفاده کرده است، اگر مس واجب شد از باب مقدمه و ذی مقدمه تیمم واجب است و اگر مس مستحب شد، تیمم نیز مستحب خواهد بود. ظاهر این عبارت بیان مقدمه و ذی مقدمه است که تطبیق می کند با کلمات محقق خویی که می فرمود تقید اخذ شده است؛ لذا نسبت به ظاهر این عبارت، نظر ما موافق مرحوم حکیم است. ما نمی توانیم بگوییم که اگر واجب شد، تیمم نیز واجب است؛ زیرا تیمم مقدمه ی مس نیست تا واجب باشد^۲؛ لذا از این جهت حق با مرحوم حکیم است. لکن از آن جهت که می توانیم تیمم را تصحیح کنیم ولو اینکه مقدمیتی در کار نباشد، حق را کلام محقق خویی می دانیم که گذشت^۳.

چگونگی تیمم با موی بلند

مسئله ی بعد:

«إذا وصل شعر الرأس إلى الجبهة فإن كان زائدا على المتعارف وجب رفعه للتيمم و مسح البشرة و إن كان على المتعارف لا يبعد كفاية مسح ظاهره عن البشرة و الأحوط مسح كليهما»^۴.

به عنوان مثال کسی موهای بلندی دارد و روی پیشانی اش آمده است، مرحوم سید تفصیل داده اند که اگر موی او زائد بر مقدار متعارف باشد، برداشتن آن و جمع آن برای تیمم واجب است. ادله ی تیمم، جبین و جبهه را ملاک قرار داده بودند و بر این موها جبین و جبهه صدق نمی کند. مسئله ی وضو و بشره هم در باب وضو هم در غسل و هم در تیمم مطرح است. فقط در باب وضو است که اگر محاسن کسی بلند باشد لازم نیست آب را به بشره برساند. ظاهر خطابات اولیه که می گوید عضو را بشویید، بشره است. لکن در خصوص وضو در صورتی که محاسن زیاد باشد، رساندن آبه به محاسن را کافی دانسته اند. مرحوم سید فرموده اند فارق بین وضو و تیمم نص است که در خصوص وضو روایت وارد شده است^۵. در این جا نیز ایشان

۱ العروة الوثقی، السید محمد کاظم الطباطبائی الیزدی، ج ۱، ص ۵۱۰.

۲ مستمسک العروة الوثقی، سید محسن حکیم، ج ۴، ص ۴۹۱.

۳ موسوعة الامام الخوئی، السید أبو القاسم الخوئی، ج ۱۰، ص ۴۲۵.

۴ العروة الوثقی، السید محمد کاظم الطباطبائی الیزدی، ج ۱، ص ۵۱۰.

۵ تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۳۶۵. «الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَرَأَيْتَ مَا كَانَ تَحْتَ الشَّعْرِ قَالَ كُلُّ مَا أَحَاطَ بِهِ الشَّعْرُ فَلَيْسَ لِلْعِبَادِ أَنْ يَغْسِلُوهُ وَلَا يَحْتَوُوا عَنْهُ وَلَكِنْ يُجْرَى عَلَيْهِ الْمَاءُ».

جبین را ظاهر در بشره ی جبین می دانند و دلیلی بر کفایت مسح بر موی سر روی پیشانی نیست. خلاصه اینکه طبق ظاهر خطابات، اگر مؤذن بر مقدار متعارف باشد باید کنار زد و مسح را بر خود بشره انجام داد.

اما اگر مؤذن بر مقدار متعارف باشد ایشان فرموده است بعید نیست که مسح بر همان ظاهر مؤکفایت کند. اینجا نیز ظاهر خطاب این است که بشره را مسح کند، لکن چون مؤذن بر مقدار متعارف است، عرفاً اشکالی در مسح بر آن دیده نمی شود. علاوه بر اینکه از اینکه در روایات تیمم تذکر نداد که مسح بر جبین کنند، اطلاق مقامی استفاده می شود که مسح بر موی های متعارف کفایت می کند. در موهای غیر متعارف بیان لازم نیست، و نمی شود اطلاق مقامی استفاده کرد؛ لکن در موهای متعارف می شود از عدم بیان امام معصوم علیه السلام اطلاق مقامی را استفاده کرد. اطلاق مقامی دلالت دارد بر اینکه مسح آن مقدار از شعر کفایت می کند. البته سید باز هم تردید دارند و احتیاط مستحب کرده اند که هردو را مسح کنند. یک دفعه مؤذن را و سپس مؤذن را کنار بزند و بشره را مسح کند. البته در ذهن ما این است که همان که متعارف است را نیز اگر مقداری از مؤذن را کنار بزند و زیر مؤذن را مسح کند یقیناً به کفایت پیدا می کنیم و وجهی ندارد که هردو را مسح کند. احتمال این مطلب نیست که لازم باشد هردو را مسح کند. لازمه ی احتیاط مستحب دانستن یک فعل، این است که احتمال آن مطرح باشد در حالی که مسح هردو در این مسئله هیچ وجهی ندارد.

شک در حاجب

«مسألة إذا شك في وجوب حاجب في بعض مواضع التيمم حال الوضوء و الغسل في وجوب الفحص حتى يحصل اليقين أو الظن بالعدم»^۱

بحث در مورد شک در حاجب، شک در وجود حاجب، و شک در حاجبیت موجود است. می دانیم که در تیمم و غسل وضو نباید حاجبی در اعضاء انسان باشد. بحث در حکم ظاهری است. اگر شک داریم که حاجبی وجود دارد یا خیر، مقتضای اصل را باید بیان کنیم:

۱ العروة الوثقى، السيد محمد كاظم الطباطبائي اليزدي، ج ۱، ص ۵۱۰.

مقتضای اصل در مسئله

بیان اول: استصحاب عدم حاجب

برخی اصل را عدم حاجب می دانند. شیخ انصاری می فرماید اصل عدم حاجب، اصل مثبت است.^۱ توضیح اینکه: آن چه موضوع اثر است غسل بشره است، مسح بر بشره است، عدم حاجب داشتن موضوع اثر نیست. عدم حاجب داشتن لازمه ی عقلی اش این است که آب به بشره رسیده است، بنابراین لازمه ی عقلی و اصل مثبت خواهد بود. همین که یک واسطه می خورد و اصل مثبت است می توان آن را حجت ندانست؛ لذا استصحاب عدم الحاجب لاثبات الوصول الماء الی الموضع لیترتب علیه حکم الاجزاء اصل مثبت است.

بیان دوم: اصل عقلایی عدم حاجب

یک مطلبی که می توان بیان کرد این است که اصل عدم حاجب را استصحاب ندانیم، بلکه خود یک اصل عقلایی و از امارات باشد. در نزد عقلاء وقتی در وجود حاجب شک می کنند اصل عدم حاجب را جاری می کنند. لذا برخی این اصل عدم حاجب را نه از باب استصحاب بلکه از باب اینکه یک اصل عقلایی است مورد قبول قرار می دهند.^۲ عقلاء در جایی که شک در وجود حاجب دارند، اصل را عدم حاجب می دانند. در میان عقلاء اگر یک گچ کار بعد از کار شک کند که در پشتش گچ افتاده است یا خیر، نمی رود تحقیق کند که آیا رنگی ریخته است یا خیر، بلکه اصل را بر عدم آن قرار می دهد! بلی شک در حاجبیت موجود را دقت می کنند، ولی در شک در اصل وجود حاجب، عدم آن را به عنوان یک اصل جاری می دانند. مانند اصل المشکوک یلحق بالاعم الاغلب که یک اصل عقلایی مستقل است؛ لذا میرزای قمی این اصل را مورد قبول دانسته است.

بنابراین این هم یک بیانی برای عدم اعتناء به شک است.

بیان سوم: انسداد علم در موضوعات

بیان سوم نیز از مرحوم شیخ در رسائل مطرح شده است که برخی می گویند در موضوعات انسداد علم است، ما نمی توانیم یقین پیدا کنیم که این لقمه حلال است، این لباس پاک است و به صورت کلی در موضوعات انسداد باب علم است و یقین

۱ فرائد الاصول، شیخ مرتضی انصاری، ج ۲، ص ۶۶۵.

۲ فرائد الاصول، شیخ مرتضی انصاری، ج ۲، ص ۶۶۵.

بسیار نادر پیدا می شود. دانایی در موضوعات خیلی سخت است، لذا برخی گفته اند که ظن در موضوعات از باب انسداد حجت است. مرحوم شیخ در رسائل این مطلب را ذکر کرده است^۱.

مرحوم سید می فرماید:

« إذا شك في وجوب حاجب في بعض مواضع التيمم حال الوضوء و الغسل في وجوب الفحص حتى يحصل اليقين أو الظن بالعدم »^۲

محقق خویی هیچ کدام از بیانات مذکور را قبول ندارند. لذا در این مسئله تحصیل یقین را واجب می دانند^۳ در مقابل سید که ظاهر کلامش این است که تحصیل ظن را نیز کافی می دانند.

مختار استاد: اصل عقلایی بودن

نظر ما این است که اصل عدم حاجب را بعید نمی دانیم. مردم در جایی که شک در حاجب داشتن کنند، اصل عقلایی عدم حاجب را جاری می کنند. این خود از امارات است و عقلاء نیز لوازم آن را بار می کنند. بنابراین سه بیان در این رابطه وارد شده است که محقق خویی هیچ کدام از بیانات مذکور را قبول ندارند و تحصیل اطمینان یا شهادت دو نفر عادل را لازم می دانند.

این بحث در جایی است که بخواهد تیمم کند، ولی اگر تیمم کرد وبعد از فراغ شک کرد، قاعده ی فراغ مطرح می شود.

تیمم بدل از وضو یا غسل

« في الموارد التي يجب عليه التيمم بدلا عن الغسل و عن الوضوء كالحائض و النفساء و ماس الميت الأحوط تیمم ثالث بقصد الاستباحة من غير نظر إلى بدليته عن الوضوء أو الغسل بأن يكون بدلا عنهما لاحتمال كون المطلوب تیمما واحدا من باب التداخل و لو عين أحدهما في التيمم الأول و قصد بالثاني ما في الذمة أغنى عن الثالث »^۴

در جایی که شخص باید دو تیمم انجام دهد؛ مانند حائض و مستحاضه که دو تیمم بر آن ها واجب است، (مگر اینکه کسی تیمم بدل از حیض را مغنی بداند که محقق خویی این مطلب را قبول ندارند).

۱ فرائد الاصول، شیخ مرتضی انصاری، ج ۱، ص ۲۷۲.

۲ العروة الوثقی، السید محمد کاظم الطباطبائی الیزدی، ج ۱، ص ۵۱۰.

۳ موسوعة الامام الخوئی، السید أبو القاسم الخوئی، ج ۱۰، ص ۴۲۸.

۴ العروة الوثقی، السید محمد کاظم الطباطبائی الیزدی، ج ۱، ص ۵۱۰.

راه اول احتیاط

مرحوم سید احتیاط مستحب کرده اند که شخص سه تیمم به جا آورد. یک تیمم بدل از غسل، یک تیمم بدل از وضو و یک تیمم سوم نیز بدل از هر دو انجام دهد. ایشان می فرمایند: از باب تداخل، به نیت مافی الذمه این کار را انجام دهد.

«الأحوط تیمم ثالث بقصد الاستباحة من غیر نظر إلى بدلیته عن الوضوء أو الغسل بأن یکون بدلا عنهما لاحتمال کون المطلوب تیمما واحدا من باب التداخل»

ایشان احتمال تداخل در وجوب تیمم را مطرح می کنند. احتمال دارد که یک تیمم بیشتر صحیح نباشد و تداخل صحیح باشد. این جا جای تداخل نیست؛ زیرا مبدل منه ها جدا از هم هستند و تداخل ندارند، لکن ایشان می فرماید گرچه مبدل من ها تداخل ندارند، لکن شاید تیمم ها تداخل داشته باشند؛ زیرا سنخ واحد هستند، لذا احتیاط مستحب را انجام تیمم ثالث می دانند. شاید شارع مقدس یک تیمم را بدل از دو تیمم تشریع کرده باشد.

احتمال این مطلب می رود لذا منشا برای احتیاط مستحب می شود. احوط مراد احتیاط مستحب است؛ زیرا در گذشته نیز که ایشان بیان می کردند یک تیمم را کافی می دانستند.

محقق خویی اشکال کرده اند که اصلا جای احتمال این مطلب نیز نیست، به نظر ما این فرمایشات احتمال را از بین نمی برد. به نظر ما احتمال وجود دارد. البته محقق خویی در آخر قبول کرده است که احتیاط مستحب دانستن مسئله اشکالی ندارد:

«فالتداخل علی خلاف الإطلاق فلا موجب للتیمم الثالث إلّا علی وجه الاحتیاط الاستحبابی»^۱.

ما قبول داریم که احتمال بعید و ضعیف است؛ لکن برای احتیاط مستحب کردن محذوری ندارد.

راه دیگر برای احتیاط

بعد هم خود ایشان یک راه دیگر نیز قرار داده است. فرموده است احتیاط منحصر در این راه نیست بلکه اگر در تیمم دوم نیز نیت ما فی الذمه کند، احتیاط محقق شده است و دیگر نیازی به تیمم ثالث نمی باشد.

«و لو عین أحدهما فی التیمم الأول و قصد بالثانی ما فی الذمة أغنی عن الثالث»

بدن منقوش به اسماء جلاله

آخرین مسئله در باب احکام تیمم:

۱ موسوعة الامام الخوئی، السید أبو القاسم الخوئی، ج ۱۰، ص ۴۲۹.

«إذا كان بعض أعضائه منقوشا باسم الجلالة أو غيره من أسمائه تعالى أو آية من القرآن فالأحوط محوه حذرا من وجوده على بدنه في حال الجنابة أو غيرها من الأحداث لمناط حرمة المس على المحدث وإن لم يمكن محوه أو قلنا بعدم وجوبه فيحرم إمرار اليد عليه حال الوضوء أو الغسل بل يجب إجراء الماء عليه من غير مس أو الغسل ارتماسا أو لف خرقة بيده و المس بها و إذا فرض عدم إمكان الوضوء أو الغسل إلا بمسه فيدور الأمر بين سقوط حرمة المس أو سقوط وجوب المائئة و الانتقال إلى التيمم»^۱

آخرین مسئله ای که مرحوم سید در بحث تیمم مطرح کرده است این است که بعضی اعضاء متیمم منقوش به اسم جلاله باشد. فراموش نشود کسانی که خالکوبی می کنند زیر پوست است و مشکلی ندارد، لکن کسانی که روی پوست این کار را می کنند، البته مواردی که اسم الله را زیر پوست حک کرده باشد، شبهه دارد لکن دلیل بر حرمت آن نیست؛ لذا اصل برائت جاری می شود.

«إذا كان بعض أعضائه منقوشا باسم الجلالة أو غيره من أسمائه تعالى أو آية من القرآن»

منشا احتیاط واجب

ایشان احوط را محو این اسماء می دانند، چرا که در حال جنابت شبهه مس دارد، بلکه اگر محدث به حدث اصغر نیز باشد شبهه مس دارد. دلیل ایشان بر احتیاط عدم فتوا این است که خطاب را قاصر می بینند. گذشت که ﴿لَا يَسْمُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾^۲ دلیل تامی بر حرمت مس نبود و محقق خوئی و مرحوم حکیم و خیلی از فقهاء به استدلال به این آیه اشکال کرده اند. فقط یک روایت موثقه ابی بصیر وجود دارد^۳ که آن نیز شامل این چنینی نمی شود؛ زیرا مس در جایی صدق می کند که ماس و ممسوس به دو تا باشد. کسی که روی دست خود حک کرده باشد، مس صدق نمی کند. ظاهر مس تعدد ماس و ممسوس است و حال آنکه در مقام، وحدت دارند. مجرد اینکه روی یک عضو قرار گرفته است را مس نمی گویند؛ جمود بر لفظ شامل این چنین مثال هایی نمی شود. منتهی مرحوم سید مناط آن را شامل مقام نیز می دانند لذا احتیاط کرده اند.

«فالأحوط محوه حذرا من وجوده على بدنه في حال الجنابة أو غيرها من الأحداث لمناط حرمة المس على المحدث»

۱ العروة الوثقى، السيد محمد كاظم الطباطبائي اليزدي، ج ۱، ص ۵۱۱.

۲ سوره واقعه، آیه ۷۹.

۳ الكافي، محمد بن يعقوب الكليني، ج ۳، ص ۵۰. «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ قَرَأَ فِي الْمُصْحَفِ وَهُوَ عَلَى غَيْرِ وُضوءٍ قَالَ لَا بَأْسَ وَلَا يَمَسُّ الْكِتَابَ».

محقق خویی فرموده است که مناط را احراز نکردیم. مبنای محقق به صورت کلی این است که هیچ طریقی برای احراز مناط غیر از خطاب نیست لذا هر جا که خطاب قاصر بود کشف مناط راه ندارد^۱.

به ذهن می رسد که می توان مناط را حتی بدون خطاب کشف کرد، مناط عدم مس قرآن در صورت محدث بودن، بعید نیست به خاطر این باشد که با تعظیم قرآن منافات دارد. به نظر ما اینگونه نیست که هر کجا مناط باشد، حکم شارع نیز باشد، ولی کلام محقق خویی را نیز بر انحصار کشف مناط از طریق خطاب تمام نمی دانیم.

سید می فرماید مناط محرز است لکن ما یقین نداریم که طبق این مناط حکم جعل شده باشد، وقتی خطاب نیست باید یا یقین باشد و یا اطمینان؛ ما در این بحث یقین یا اطمینان نداریم؛ لذا این مقدار از احتمال منشا احتیاط واجب می شود.

مناطات گرچه خیلی از مواقع علت هستند، لکن علل اراده ی مولا هستند و ماندن علل تکوینی نیستند که لا ینفک باشند. مناطات آن چیزهایی هستند که شارع می تواند بر طبق آن ها حکم جعل کند؛ ولی اینکه باید بر اساس آن ها حکم جعل کند، صحیح نیست. به نظر ما مناط در مقام وجود دارد ولی یقین نداریم که بر اساس آن حکم جعل شده باشد، لذا برای احتیاط واجب همین مقدار کافی است. احتیاط واجب دلیل نمی خواهد بلکه منشا می خواهد، سید می گوید ما احراز کرده ایم که مناط باشد، محقق خویی می گوید مناط را نمی توان کشف کرد، ولی به هر حال جای احتیاط دارد. حالا اگر امکان نداشت یا محو نکرد چه وظیفه ای دارد؟ انشاءالله در جلسه ی آینده بحث می شود.

۱ موسوعة الامام الخوئی، السید أبو القاسم الخوئی، ج ۱۰، ص ۴۳۰. «ولا عبرة بالمناطات المستكشفة الظنية بوجه».